

فرماندهی و مدیریت حاج قاسم، امنیت را به آن منطقه برگرداند. او برای این کار، از تجربه دوران جنگ استفاده کرد. شاید بیشتر از ۱۰۰۰ کیلومتر کانال کشید و خاکریز زد. با ایجاد خط پدافندی توانست مرزهای شرقی را کنترل کند.

حاج قاسم که ریشه قاچاق مواد مخدر و شرارت را دلیل وضع معیشت و بیکاری جوان‌ها و مردم منطقه می‌دانست، همزمان با عملیات مقتدرانه نظامی، وزارت کشاورزی و جهاد سازندگی را هم پای کار آورد. ۳۰۰ حلقه چاه در منطقه حفر و صدها هکتار زمین برای کشاورزی تسطیح شد. از مردم خواست آموزش کشاورزی ببینند و با کمک جهاد سازندگی، کشاورزی کنند.

حاج قاسم، اهل رابرنی و گفت‌وگو بود. در اینجا هم با بزرگان طایفه‌هایی که بیشترین افراد مسلح را داشتند، نشست‌های متعدد برگزار کرد و به آنها به شرط همکاری قول تأمین داد. خیلی از سران اشرار که قاطعیت قاسم سلیمانی و استقبال بیشتر مردم را دیدند، سلاح‌ها را تحویل دادند و امان‌نامه گرفتند. حاج قاسم به هر چه گفته بود، عمل کرد. حتی به کسانی امان‌نامه داد که هیچ‌کس باور نمی‌کرد. او به اشرار آنها رضایت‌نامه بیاورند؛ در غیر این صورت صدمه‌دیده از شرارت آنها رضایت‌نامه بیاورند؛ در غیر این صورت بپذیرند که دستگاه قضایی برای آنان تصمیم بگیرد.

در همان سال‌ها و پس از آن، چند مجتمع کشاورزی را در جیرفت و جاهای دیگر تجهیز و آماده کردند تا جایی که جوان‌هایی که روزی سلاح بردوش داشتند و مواد مخدر جابه‌جا می‌کردند، به کشاورزی کارآموده تبدیل شده بودند و درآمد‌های زیادی هم داشتند.

پیش از آنکه به تیپ ثارالله بروم، آوازه حاج قاسم توی جبهه پیچیده بود. می‌گفتند آدم نترسی است و در دل دشمن هم ابتکار به خرج می‌دهد. یکی از ماجراهایی که دهان به دهان می‌گشت، قضیه لودرزوی او بود! حاج قاسم، اوایل جنگ توی محاصره عراقی‌ها می‌افتد و در یک قدمی اسارت قرار می‌گیرد جایی وسط عراقی‌ها پنهان می‌شود و با خونسردی دنبال راه چاره می‌گردد. می‌بیند یک لودر توی محوطه مشغول کار است. چشمش به یک ضبط صوت می‌افتد با ترفندی، ضبط صوت را برمی‌دارد و صدای لودر را ضبط می‌کند. در یک زمان مناسب، صدای ضبط را تا آخر بلند می‌کند. صدای توی خط می‌پیچد. تا عراقی‌ها بفهمند قضیه چیست، راننده لودر را می‌اندازد پایین؛ خودش می‌نشیند پشت فرمان، با لودر به طرف خط خودی می‌آید.

این داستان، توی جبهه مشهور بود حتی بعدها که حاج قاسم، فرمانده لشکر شده بود، رادیو عراق برای توهین، او را «قاسم لودرز» خطاب می‌کرد.

نمونه دیگر، بعدها در جنگ طالبان پیش آمد. اوایل قدرت گرفتن طالبان، حاج قاسم با یک هواپیمای کوچک و پرواز خصوصی به افغانستان می‌رود. خلبان در حال نشستن روی باند فرودگاه بوده که حاج قاسم از شکل و شمایل فرودگاه متوجه می‌شود آنجا فرودگاه کابل نیست و فرودگاه هم در تصرف طالبان است. خلبان، همین که می‌خواهد هواپیما را روی باند بنشانند، حاج قاسم به او می‌گوید سریع از باند بلند شو. تا آنها به خودشان بیایند و بفهمند چه شده، هواپیما دوباره از باند بلند می‌شود!

حاج قاسم، پس از هشت سال جنگ و ۹ سال مجاهدت در مرزهای جنوب شرقی کشور، در سال ۱۳۷۶، از سوی رهبر معظم انقلاب و فرمانده کل قوا، به فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی منصوب شد.

حالا جبهه‌ای وسیع‌تر، پیچیده‌تر و به فرمایش مقام معظم رهبری، سخت‌تر در برابر او باز شده بود. حاج قاسم می‌گفت: یک بار آقا مرا صدا زدند و اشاره کردند که جلو بیا. وقتی نزدیک رفتم، کتابی را که در دستان‌شان بود، باز کردند و عکس چند نفر از شهدا را نشان دادند؛ شهید باقری، شهید باقری و شهید زین‌الدین. یکی از عکس‌ها عکس خودم بود. آقا پرسیدند «عکس شما با بقیه

عکس‌ها چه مطابقتی دارد؟» من هم چون عکس دوران جوانی‌ام بود، عرض کردم «ما همسن و سال بودیم.» آقا فرمودند «آنها وظایف خود را انجام دادند و رفتند. مصلحت خداوند، این بوده که شما بمانید و باشید و کاری را که چه‌بسا سخت‌تر از کار آنهاست، بکنید.»

وقتی پای داعش برای به ضعف کشاندن جبهه مقاومت، به سوریه و عراق باز شد، حاج قاسم برای مقابله با آن، ارتشی منطقه‌ای به وجود آورد. نیروهای افغانستانی در لشکر فاطمیون، جوان‌های پاکستانی در لشکر زینبیون، رزمنده‌های عراقی در حشدالشعبی، حیدریون و نیروی دفاع وطنی سوریه، همگی قوای این ارتش بزرگ بودند. حضرت امام در پیام پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در تیرماه ۱۳۶۷ فرموده بودند ما باید بسیج جهانی اسلام را تشکیل بدهیم. حاج



قاسم، با تأسیس این ارتش، در مسیر خواسته آن روز امام برای بسیج جهانی اسلام حرکت کرد.

رهبران و نیروهای تکفیری داعش، تخریب حرم‌های اهل بیت (علیه‌السلام) را در دستور کار خود داشتند. حاج قاسم هم اسم ارتش خود را «مدافعین حرم» گذاشت. او در مورد انتخاب این اسم، در جمع خانواده شهدای مدافع حرم گفت: همه شما، یک خصوصیت دارید و آن خصوصیت، یک فرهنگ جدیدی را در روح انقلاب و رگ‌های آن جاری کرد و پایه‌گذار یک فرهنگ به نام «مدافعین حرم» شد. من در اول بحران سوریه خیلی فکر کردم که اگر بخواهیم از عالم اسلام، کسانی را برای دفاع از حرم جذب کنیم، چه اسمی را باید بگذاریم. دیدم پرچاذه‌ترین نامی که می‌توان به این حرکت جهادی جدید اطلاق کرد، نام «مدافعین حرم» است. [۱]

حاج قاسم، با شناخت از دشمن می‌جنگید. وقتی می‌خواهد با ارتش صدام بجنگد، شناخت کافی از صدام و ارتشش دارد؛ زمانی هم که حمله داعش پیش می‌آید، درباره داعش مطالعه می‌کند تا ببیند اینکه می‌خواهد با او بجنگد، کیست. قاسم سلیمانی، افکار دشمن، طرح‌های دشمن و شیوه مبارزه با این طرح‌ها را می‌شناخت. از جبهه دشمن آگاهی داشت و با اشراف اطلاعاتی تصمیم می‌گرفت. بی‌گدار به آب نمی‌زند؛ همه جوانب را بررسی می‌کرد. برای همین بیشتر عملیات‌هایش در سوریه و عراق، نتیجه مطلوب داشت.

او طراح بود و حرف نو داشت. بر جغرافیای منطقه مسلط بود. به عراق که می‌رفت متر به متر منطقه‌ای را که می‌خواست در ارتباط با آن منطقه تصمیم‌گیری کند، خودش شناسایی کرده بود.

یک بار آقا مرا صدا زدند و اشاره کردند که جلو بیا. وقتی نزدیک رفتم، کتابی را که در دستان‌شان بود، باز کردند و عکس چند نفر از شهدا را نشان دادند؛ شهید باقری، شهید باقری و شهید زین‌الدین. یکی از عکس‌ها عکس خودم بود. آقا پرسیدند «عکس شما با بقیه عکس‌ها چه مطابقتی دارد؟» من هم چون عکس دوران جوانی‌ام بود، عرض کردم «ما همسن و سال بودیم.» آقا فرمودند «آنها وظایف خود را انجام دادند و رفتند. مصلحت خداوند، این بوده که شما بمانید و باشید و کاری را که چه‌بسا سخت‌تر از کار آنهاست، بکنید.»